

تأملی در فرهنگ اشارات ادبیات فارسی

سهیل یاری گلدره*

تقدیم به استاد احمد مهدوی دامغانی
- که عمرش دراز باد و چشمش مرسد-

به عنوان رساله دکتری خود برگزیده و در سال ۱۳۵۷ نیز از آن دفاع کرده است.

تدوین چنین فرهنگ‌هایی با این حجم وسیع موضوع مورد بحث بی‌شک از توان و عهده یک شخص برون می‌باشد و مستلزم صرف وقت و استقضا و تتبع چندین ساله گروهی کوشا می‌باشد که با ریز بینی و دقتی مضاعف، متون نظم و نثر فارسی را بررسی کرده و اشارات گوناگون آن‌ها را یادداشت و تدوین نمایند، نویسنده پر کار این فرهنگ، در حد توان، با توجه به حجم کارهای تألیفی خود در زمینه‌های مختلف بلاغت و عروض و نقد ادبی و... به انصاف، زحمات فراوانی را در شکل‌گیری کتاب متحمل شده و چنین علق نفیسی را بسامان کرده است؛ لکن با تمام وجوه مثبت و با ارزش این فرهنگ که با یک بار تصفح این کتاب بر خواننده آشکار می‌گردد، از پاره‌های لغزش‌ها و سهوها خالی نمی‌باشد که البته در برابر کار عظیم نویسنده، آن انگشت شمار طغیان قلم‌ها رنگ باخته و فرا دید نمی‌آید، به مصداق سخن مشهور «بأبی الله إلا أن یصح کتابه» به راستی کدام نوشته و رساله‌ای جز قرآن و سخن پیشوایان دین شریف اسلام از سهو و نسیان و اشتباهات، تهی و خالی از خلل است؟

نگارنده بی‌بضاعت این سطور ضمن یادگیری و بهره بردن فراوان از آن همه نکات با ارزش، مواردی چند در نظرش آمد که شایسته عرضه کردن دانست و امید دارد که حمل بر خرده گرفتن این کهتر بر مؤلف ارجمند و صاحب نظر کتاب نشود که البته «کهتران را نرسد خرده در کار مهتران کردن» و «خطا بر بزرگان گرفتن خطاست».

همانگونه که پیشتر گفته آمد استقصای تمام موارد اشارات موجود در ادب فارسی قطعاً از حوصله یک نفر برون می‌باشد، به هر روی، نویسنده توانا و دانای کتاب، در حد وسع

أَهْدِي لِمَجْلِسِكَ الشَّرِيفِ وَإِنَّمَا
أَهْدِي لَهُ مَا حُزْتُ مِنْ نِعْمَائِهِ
كَالْبَحْرِ يَمْطُرُهُ السَّحَابُ وَمَالَهُ
فَضْلٌ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ مِنْ مَائِهِ

فرهنگ اشارات ادبیات فارسی، تألیف استاد گرانقدر و فاضل، جناب دکتر سیروس شمیسا، گنجینه‌ای ارزشمند از اشارات مختلفی می‌باشد که در پهنه ادب گرانسنگ پارسی در طی قرون متمادی تجلی یافته و به متون نظم و نثر آن تشخیصی خاص داده است، اشارات گوناگونی در حیطة آداب و رسوم و اعتقادات عوام و خواص، باورهای نجومی (به ویژه نجوم احکامی)، اساطیری، فرهنگی، پزشکی و حتی اعتقادات مربوط به جانوران و خواص احجار کریمه و... که پاره‌ای از این عقاید را شاید جز در همین متون در جای دیگر نتوان یافت. پی بردن به برخی از این اشارات در درک و فهم درست ظرایف و لطایف و دقایق متون ادبی یاریگر ما می‌شود، به گونه‌ای که گاهی با پی بردن به همین اشارات و روابط، مثلاً در تصحیح متون می‌توان ضبط صحیح مصرع یا بیتی را تشخیص داد، اگر ترس به اسهbab و اطناب کشیده شدن موضوع نبود موارد فراوانی را شاهد مثال می‌آوریم که چگونه عدم التقاط به این گونه روابط و تناسبات و اشارات سبب گشته که مصححان - به ویژه در متون شعری - بیتی را به غلط تصحیح و ضبط نمایند. همچنین این نکته بر خوانندگان آگاه متون ادبی پوشیده نیست که درک این اشارات که خود موجب نوعی تناسبات در متن می‌شود گاهی عامل التذادی مضاعف و هنری از این آثار می‌گردد. فرهنگ اشارات، حاصل مطالعات سی ساله مؤلف و حسن ذوق و بذل دقت ایشان در متون ادبی و... فارسی می‌باشد که حاصل همین زحمات و یادداشتهای خویش را

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بوعلی همدان.



خود موارد بسیاری را در این فرهنگ نفیس گرد آورده، و البته باز هم می‌توان نکات بسیاری بر مدخل‌ها و شواهد آن بر افزود. اغلاط چاپی کتاب اندک است و از آن جمله به این چند مورد می‌توان اشاره کرد:

ج ۱، ص ۱۹۷:

در این عبارت از خوان اخوان ناصر خسرو، به جای «صحیح»، «سحیح» چاپ شده است: «هو صحیح مثل برد السحر».

ج ۱، ص ۲۶۳:

در مدخل «تابع»، نام شیطان بشار، «شنتاق» ضبط شده که احتمالاً غلط مطبعی باشد، صحیح آن «شِنِقَناق» است.

ج ۱، ص ۶۲۳:

در این بیت به جای «مسخ»، «منع» آمده که اشتباه است:

چون زنی از کار خود شد روی زرد

منع کرد او را خدا و زهره کرد

ج ۲، ص ۹۴۱:

«بساط غالی رومی فکندهام دو سه جای»

که «غالی» غلط و «قالی» درست است.

ج ۲، ص ۸۳۳:

در ذیل نام صدای اشیاء و جانوران و... آمده: «هجهجه: صدای آسیاب»، که البته غلط است و «جعجه» صحیح می‌باشد، در آن مثل عربی مشهور هست که: «أسمع جعجة و لا أرى طحينا» یعنی «صدای آسیاب را می‌شنوم اما آردی را نمی‌بینم!»

ج ۲، ص ۸۴۸:

دکتر عباس ماهیار درست می‌باشد که به اشتباه «مهیار» چاپ شده.

و اما نکاتی دیگر که شایسته تأمل و جرح و بررسی است:

ج ۱، ص ۲۶:

در مدخل «آبنوس» آمده که: «چوبی است سیاه رنگ... اما خاقانی آبنوس را سیاه و سفید می‌دانسته است و لذا ترکیب آبنوس شب و روز دارد.»

گرچه آبنوس چوبی سنگین و سیاه رنگست اما، «نوعی از آبنوس هم رنگ سپید دارد و هم رنگ سیاه که آن را آبنوس پیسه یا ملمع می‌گویند» (امامی، ۱۳۷۹: ۱۳۳)

شایسته گفتن است که تنها خاقانی آبنوس را دو رنگ ندانسته، سنایی نیز از دو رنگ بودن آن سخن گفته است:

هر آنکس را که دل چون آبنوس آمد به دو گونه
نباشد عاشق ار او اشک چون آب بقم سازد

(سنایی، ۱۳۸۵: ۱۳۹)

ج ۱ ص ۳۱:

ذیل مدخل «آتش» آورده‌اند که: «فرشتگان از آتش آفریده شده اند»

اما هیچ شاهدهی ذکر نکرده‌اند. البته این سخن غلط است و در تضاد با احادیث فریقین، در روایات آمده است که ملائک از نور آفریده شده‌اند نه از آتش. و منظور مؤلف از فرشته همان «ملک» است که در ج ۲ ص ۹۳۰ نیز نوشته‌اند: «فرشته معادل لغت ملک است».

متن حدیث چنین است (البته این روایت به اشکال مختلف نقل شده است): «خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وَصِفَ لَكُمْ»، ر.ک: (کوفی، ۱۴۱۰: ۵۶؛ نيسابوری، بی‌تا: ج ۸/۲۲۶؛ شیانی، ۱۴۱۹: ج ۶/۱۶۹، میبیدی، ۱۳۷۱: ج ۳/۵۶۴)

ج ۱، ص ۶۹:

این بیت به خاقانی نسبت داده شده است که البته درست نیست:

آهوی آتشین را چون بره در بر افتد

کافور خشک گردد با مشک تر برابر

بیت از بدر چاچی (از مقلدان سبک خاقانی) است. این بیت تقریباً در اکثر نسخ دیوان چاچی یافت می‌شود. ر.ک: (بدر چاچی، ۱۳۸۷: ۱۶۳)

ج ۱، ص ۱۱۱:

در مدخل «اشک» در شماره ۷ بر اساس این بیت:

ای خُنک چشمی که او گریان اوست

ای همایون دل که او بریان اوست»

آمده است:

«اشک شادی سرد و اشک اندوه گرم است»

که البته صحیح نمی‌نماید، خُنک که برابر «حَبْدًا» در عربی است و به معنای «خوشا».

به هر حال بر نگارنده علت چنین برداشتی از بیت پوشیده ماند!

ج ۱، ص ۱۳۰:

در مدخل «انجیل» آمده: در اصل به زبان سریانی بود

کنم تفسیر سریانی ز انجیل

بخوان از خط عبری مَعْمَا



(خاقانی)

حال آنکه چنین نیست، «از میان اناجیل چهارگانه فقط انجیل متی به زبان عبری یعنی زبان خود مسیح تدوین یافته و سه انجیل دیگر اصلاً به زبان یونانی بوده است»، (خزائلی، ۱۳۷۱: ۲۳۰) اما اینکه چرا خاقانی گفته است تفسیر سریانی می نویسد این است که «این زبان در خاور زبان فرهنگ و آیین ترسای بوده است، خاقانی بر آن شده است که گزارشی از انجیل بدین زبان بنویسد»، (کزازی، ۱۳۷۶: ۶۶)

ج ۱، ص ۱۵۳:

«باز شاه سپید است»

اما چنین نیست و بر طبق شواهد بازها اغلب سپید بوده اند، و در متون نظم و نثر فارسی اشاره به «باز سپید» فراوان دیده می شود. در تاریخ الوزراء قمی ص ۵۹ آمده: «غراب بود که سیاهی او نه از جوانی باشد. چون باز بود که سپیدی او نه از پیری بود» سنایی گفته:

عیان چو باز سفیدم نهان چو زاغ سیاه
چنین به چشم سرم گر چنان به چشم سرم

(۱۳۸۵: ص ۳۶۵)

یا این بیت مندرج در لباب الالباب:

چون بُرده ی باز روز شد پر غراب
دریای فلک نمود درهای خوشاب

(عوفی، ۱۳۸۹: ج ۱/۱۳۸)

ج ۱، ص ۱۹۹:

در مدخل «بهشت»، به نقل از دو بیت از خاقانی نوشته اند که: «در بهشت چهار نهر است».

شاید ذکر این نکته خالی از فائده ای نباشد که این باور از این

آیه شریف گرفته شده و باور و اعتقاد مردمی نمی باشد:

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى»، (۴۷: ۱۵) که به چهار چشمه آب، شیر، شراب طهور و عسل اشاره شده است.

ج ۱، ص ۲۴۲:

این بیت را به عثمان مختاری نسبت داده اند:

آهن دلی ای پری رخ ار چند
ترسان باشد پری از آهن

اما این بیت از سید حسن غزنوی است (۱۳۸۲: ۱۵۷) و چنین بیتی در دیوان مختاری یافت نشد.

ج ۱، ص ۲۶۶:

در مدخل «تب» آمده است: «به عقیده قدما تب مقدمه و رسول مرگ بود...»

البته این عقیده قدما عین حدیث شریف نبوی می باشد که فرموده اند: «الْحَمَى رَأْدُ الْمَوْتِ» یعنی: تب، رسول و پیشرو مرگ است.

ر.ک: (قُصَاعِي، ۱۴۰۷: ج ۱/۶۹؛ ثعالبی، ۱۴۰۱: ۲۴؛ زمخسری، ۱۴۱۲: ج ۴۵/۵)

ج ۱، ص ۳۷۳:

در مدخل «چار تکبیر» نوشته اند:

«اهل سنت و جماعت در نماز میت چهار تکبیر و شیعه پنج تکبیر می خوانند، چار تکبیر زدن یا چهار تکبیر گفتن کنایه از ترک امور است و در اصطلاح صوفیه کنایه از فنای آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی است»

سپس در ادامه آورده اند که: «اما جالب است که شاعران شیعی هم بنا به تقلید همان چهار تکبیر گفته اند نه پنج تکبیر» (همان) و در باورقی مرقوم کرده اند: «آیا ممکن است بی اطلاع باشند؟»

در اینجا گفتن دو نکته ضروری می باشد، نخست آنکه می توان گفت: ولو خاستگاه کنایه همان چار تکبیر بر میت زدن اهل سنت باشد اما به مرور آن جنبه و رنگ مذهبی خود را از دست داده و تنها معنای «بی توجهی، ترک چیزی، مرده پنداشتن و...» به خود گرفته است. همانگونه که «هفت آب شستن» ویژه فقه شافعی است، اما مولوی بارها به کار برده، حال آنکه همه می دانند که مذهب فقهی مولوی حنفی بوده است؛ دو دیگر اینکه در «چهار تکبیر زدن» اشاره ظریفی است که کمتر بدان توجه شده است و آن اینکه در سیره پیامبر (ص) و امامان معصوم شیعه بوده است که هر وقت بر جنازه ای چهار تکبیر می گفتند نشانه آن بوده است شخص میت آدم خوبی نبوده و گاهی اصلاً منافق بوده است، «فَإِذَا كَبَّرَ أَرْبَعًا كَانُوا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَافِقٌ، وَإِذَا كَبَّرَ خَمْسًا كَانُوا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ» (مجلسی، بی تا: ج ۲۲۹/۶۶: صدوق: ۱۳۸۵: ج ۱/۳۰۴؛ نیز ر.ک: علوی، ۱۳۸۰: ۱۲۲)، آری، با توجه به این احادیث، بر دنیا چهار تکبیر زدن یعنی اینکه آن را جیفه و مرده و شرور و... پنداشتن.



ج ۱، ص ۵۰۵:

در مدخل «دنیا» آمده است: «لفظ دنیا در عربی به معنی پست‌تر و مؤنث است. لذا دنیا به زنی مکار و عجوزه تشبیه شده است که در عقد کسی باقی نمی‌ماند».

اینکه دنیا به معنای «پست‌تر» باشد غلط است و درست اینکه معنای دنیا به معنای «نزدیک‌تر» است، یعنی لفظ دنیا از ریشه «دَنَوَ» می‌باشد نه از «دنی» (= پست) و این قولی است که لغویون بزرگ عرب به آن تصریح کرده‌اند و نوشته‌اند: «دَنَوَ... سُمِّتِ الدُّنْيَا لِدُنُوِّهَا» یا «سُمِّتِ الدُّنْيَا لِأَنَّهَا دَنْتٌ وَ تَأَخَّرَتْ الْآخِرَةَ».

ر.ک به: (الفراهیدی، بی‌تا: ج ۷۵/۸: الأفریقی، بی‌تا: ج ۲۷۱/۱۴: الجوهری، ۱۴۰۷: ج ۲۳۴/۱۶).

ج ۲، ص ۵۱۲:

در مدخل «دیو» آمده است: «دو نوع مسلمان و کافر دارد

بیا کز مردمی جان بر تو ریزم

نه دیوم کافر از مردم گریزم»

دو نکته بایسته گفت می‌نماید، نخست اینکه «کافر» غلط است. درست آن «کاخر» می‌باشد. در دو چاپ دستگردی (نظامی، ۱۳۸۵: ۲۰۲) که نویسنده از این چاپ استفاده کرده است و زنجانی (نظامی، ۱۳۷۶: ص ۱۴۵) «کاخر» آمده است. دو دیگر اینکه اگر «کافر» هم باشد، از این بیت چنین برداشتی نمی‌توان کرد که دیوها دو نوع مسلمان و کافر دارند.

سه دیگر اینکه این بیت اشاره به این باور قدما دارد که دیوها از مردم می‌گریزند، این بیت از بوستان سعدی شاهد صادقی بر این سخن ما می‌باشد:

اگر کنج خلوت گزیند کسی

که پروای صحبت ندارد بسی

مذمت کنندش که زرق است و ریو

ز مردم چنان می‌گریزد که دیو

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۶۸)

ج ۱، ص ۵۱۸:

در مدخل «دیبا» آمده است: «دیبا معمولاً سیاه است.

اگر با سیاوش کند شاه جنگ

چو دیبه شود روی گیتی به رنگ»

اما به نظر می‌رسد در اینجا منظور سرخی این پارچه و اشاره به خون ریزی حاصل از کین توزی باشد، نه سیاهی گرد و غبار برخاسته از نبرد آن پهلوانان. استاد خالقی مطلق، «دیبه» را در همین بیت کنایه از سرخی دانسته‌اند. (فردوسی، ۱۳۸۹: بخش یکم یادداشت‌ها، ص ۶۱).

ج ۱، ص ۵۱۸:

در مدخل «زاع» آمده است: «کلاغ سحرخیز است.» و سپس بیتی عربی شاهد مثال آمده، که شایسته است از فارسی نمونه‌ای برای آن ذکر می‌شد.

این بیت را می‌توان برای این مدخل شاهد آورد:

از کلاغ آموز پیش از صبحدم برخواستن

کز حریصی همچو خوکی تندرست و ناتوان

(سنایی، ۱۳۸۵: ۴۵۶)

ج ۲، ص ۶۳۳:

در ذیل مدخل «سبز» در شماره دوم، نوشته اند که: «شیعیان به پوشیدن لباس سبز و بستن شال سبز به دور کمر مشخص بوده‌اند» و سپس بیتی عربی به نقل از ریحانة الادب ج ۱ ص ۳۴۴ آورده‌اند. اما بنای کتاب بر شواهد فارسی است نه عربی و برای این مدخل شاهی از فارسی نیامده است.

این دو شاهد که در ذیل می‌آید را می‌توان شاهد مثال آورد، حمیدالدین بلخی (صاحب مقامات) در وصف هامون در فصل بهار آورده است که: «شعار شاعیان فرش هامون».

(۱۳۸۹، ص ۱۸۹)

یا این نمونه:

«یک فرقه در خرقة عباسی و یک زمره در کسوت شیعی»

(همان، ص ۹۵)

ج ۲، ص ۶۹۷:

«از برخی از متون چنین استنباط می‌شود که در روزگاران قدیم در عزا لباس سپید می‌پوشیده‌اند و در جشن‌ها و عروسی‌ها لباس سیاه».

و در ج ۲، ص ۶۷۶ نیز نوشته‌اند: «در عهد باستان به هنگام

عزا جامه سپید می‌پوشیدند»

اما عکس سخن استاد صادق است. فردوسی در جاهای مختلفی از شاهنامه در هنگام مرگ پهلوانان و... از پوشیدن لباس سیاه و کبود سخن رانده است. برای نمونه درباره کشته شدن ایرج می‌آورد:



همه جامه کرده کبود و سیاه
نشسته به انبوه با سوگ شاه

(فردوسی، ۱۳۸۹: ج ۱/۱۲۴)

یا این بیت:

به یک سال در سیستان سوگ بود
همه جامه‌هاشان سیاه و کبود

(همان: ج ۵/۴۶۴)

ج ۲، ص ۷۶۱:

در مدخل شراب در شماره ۶۴ برای این سخن: «نوشیدن باده صبحگاهی در هوای بارانی و خوش، لذتی مضاعف دارد» این بیت عربی را شاهد مثال آورده‌اند: «تَمَازَجَ مِنْهُ الْحَلْمُ وَ الْبَاسُ مِثْلَمَا/يُمَازِجُ صَوْبَ الْغَادِيَاتِ عُقَارُ»؛ که چون بنای کتاب اشارات موجود در ادب فارسی است بهتر بود از آوردن آن خودداری می‌شد.

ج ۲، ص ۸۷۴:

نوشته‌اند: «عروس لباس سیاه می‌پوشیده است»
با استناد به این بیت خاقانی:

این سیه جامه عروسان را در پرده چشم
حالی از اشک حلی‌های گهر بر بندیم
اما حقیقتاً چنان نیست، سیه جامه عروسان استعاره از سپیدی و سیاهی چشم است. آیا واقعاً چنین برداشت می‌شود که عروس‌ها لباس سیاه می‌پوشیده‌اند؟!

این بیت خاقانی گواه صادقی است بر سپیدپوشی عروسان:

بهر ولی تو ساخت وز پی خصم تو کرد
صبح لباس عروس، شام پلاس مصاب

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۴۹)

ج ۲، ص ۸۹۸:

در مدخل عید در شماره ۷ آورده‌اند: «چون در عید (نوروز) لباس‌های سرخ رنگ می‌پوشیدند رنگ عید سرخ است» توضیحی که بایسته می‌نماید این است که جز قرمز بودن جامه عیدی به سبز بودن آن هم اشاره شده است برای نمونه خاقانی گفته (۱۳۸۵: ۱۲۹):

رود کعبه در جامه سبز عیدی

مگر بزم خاقان ایران نماید

ج ۲، ص ۱۰۲۲:

در مدخل «غلام» آمده است: «غلام و کنیز سیاه اسامی خاص

چون جوهر و لالا داشتند».

اما این سخن غلط است. جوهر نام غلامان سفید بوده است نه سیاه، این بیت خاقانی مهر تأییدی بر سخن ما می‌باشد:

روز جوهر نام و شب عنبر لقب
پیش صفه‌اش خادم آسا دیده‌ام

(۱۳۸۵: ۲۷۲)

ج ۲، ص ۱۰۳۸:

ذیل مدخل «گرگ» آورده‌اند: «گرگ در پیری دست از درنده خوبی بر می‌دارد» با استناد به این دو بیت از هفت پیکر نظامی:

چون ز بهرام گور با پدرش
باز گفتند منهیان خبرش
که به سر پنجه شیرگیر شده است
شیر برنا و گرگ پیر شده است

اما به عکس از این دو بیت بر می‌آید که «گرگ پیر»، درنده‌تر است، یعنی گرگ پیر وصف بهرام گور است.

مؤید سخن ما این عبارت از تاریخ وزراء قمی ص ۱۱۶ است:
«همچو گرگ بود که هرچه پیرتر شود بتر باشد».

ج ۲، ص ۱۰۵۲:

در مدخل گندنا جایی از تعلیقات نفثة‌المصدر به تصحیح مرحوم زنده‌یاد استاد یزدگردی نقل کرده‌اند که: «...گاه به جهت کشیدگی و باریکی آن [یعنی گندنا] به خنجر و شمشیر مانند کرده‌اند». در ادامه استاد شمیسا نوشته‌اند: «ظاهراً در این شباهت، رنگ هم دخیل بوده است»

در تأیید سخن استاد و یقینی کردن بحث فوق این بیت عبد الواسع جبلی (۱۳۷۸: ۱۷) مهر قبولی است که گندنا را جز در رنگ شبیه شمشیر نمی‌داند:

من جز به شخص نیستم آن قوم را نظیر

شمشیر جز به رنگ نماند به گندنا

ج ۲، ص ۱۰۸۵:

در مدخل ماهی آمده: «خون ماهی سفید است

برید از دل جفایت رنگ‌های آرزویم را

چو ماهی در تنم خون شد سفید از آب نسترها»

نویسنده کتاب با توجه این بیت (نه چندان کهن و متقدم) چنین پنداشته که خون ماهی سفید است.

نکته‌ای که شایسته گفت می‌نماید اینکه برخی از قدما ماهی را بی‌خون پنداشته و استدلالی نیز برای قول خود



آورده‌اند. مصحح دیوان چاچی درباره این بیت صفحه ۱۰۸ دیوان:

خون خصمش که مار رُمحش ریخت
خون ماهی شمر که بی قود است

در تعلیقات کتاب (ص ۴۲۵) به نقل از صیدیه آورده است: «اما (خون ماهی) نزد امام ابوحنیفه (رح) پاک است، چه در حقیقت خون نیست زیرا که در آفتاب سفید می‌شود و خون سیاه می‌گردد». پس چنین می‌نماید که ظاهراً برخی این جاندار را «بی خون!» می‌دانسته‌اند.
ج ۲، ص ۱۱۶۹:

در مدخل «نرد» در شماره ۲۰ در مورد سه ضرب نوشته‌اند: «من احتمال می‌دهم که با توجه به این که با سه طاس بازی می‌کردند، از اصطلاحات نرد هم باشد (?)»
با توجه به این چند شاهد می‌توان مطمئن شد از اصطلاحات نرد بوده است:

خوزستان را دو رخ نهاده
هندستان را سه ضربه داده

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۳۳)

زهی یگانه عالم که چرخ را رایت
به گاه نرد کفایت سه ضربه داد ببرد

(عوفی، ۱۳۸۵: ج ۱ ص ۱۷۳)

قهر تو دو رخ نهاده بر زهر
لطف تو سه ضربه داده بر قند

(بیلقانی، ۱۳۵۸)

«مردی شهری، نرادی استاد بود، چنانکه نراد آسمان را سه ضربه پیشی دادی...»

نراد آسمان را پیشی دهی سه ضربه
زین روی از تو ماندم منصوبه هزاران»

(سمرقندی، ۱۳۸۱: ۲۱۴)

ج ۲، ص ۱۱۹۰:

نوشته‌اند: «نی دارای نه سوراخ است»
با استناد به این بیت خاقانی:

جنبش ده ترک لرزه دار ز شادی
هندوی نه چشم را به بانگ در آورد

اینک شاهدهی دیگر:

وان تهی معدۀ نه چشم سوخته را
نالۀ دل به ده انگشت فروتر گیرند

(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۷۴)

همچنین لازم به تذکر می‌باشد که چنین می‌نماید که نی‌ها در داشتن روزه‌ها متفاوت بوده‌اند، در تاریخ‌الوزراء (قمی، ۱۳۶۳: ۸) از نه روزه دار بودن آن سخن رفته است:

«چون چنگ ده زبان گویا داشت و چون نای هفت چشم».
در برخی موارد در پایان تعدادی از عبارات علامت سؤالیه نهاده شده است که ظاهراً برای مؤلف گوینده مطلب مجهول بوده است. مثلاً:

ج ۱، ص ۲۴:

به صد قران بنزاید یکی نتیجه چو تو
ز امتزاج چهار امهات و هفت آبا
شاعر این بیت انوری است.

(انوری، ۱۳۷۶: ج ۱/۱۶)

ج ۱، ص ۳۹:

آز تو دیواست چندین چون رهاجویی زدیو
تو رها کن دیو را تا زو بیاشی خود رها
شعر از ناصر خسرو می‌باشد. ر.ک: (ناصر خسرو، ۱۳۶۷: ۲۳)

ج ۱، ص ۱۹۱:

در هوای صفا چو بوتیمار
دردت ار هست گو صفیر مباد
سراینده این بیت که سنایی است. در ضمن «مباد» غلط است و درست: «مباش». ر.ک: (سنایی، ۱۳۸۵: ۳۲۴)

ج ۱، ص ۴۴۶:

چه بد تواند کردن مهی که گوی زمین
کنش تیره از آن پس که باشد او انور.
از مسعود سعد سلمان می‌باشد. ر.ک: (سعد سلمان، ۱۳۹۰: ۳۴۱)

منابع:

- ابوالرجاء قمی (۱۳۶۳)، تاریخ‌الوزراء، تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات تحقیقات فرهنگی.
- الأفریقی، محمد بن مکرم بن منظور (بی تا)، لسان العرب الطبعة الأولى، ج ۱۵، بیروت: دار صادر.
- امامی، نصرالله (۱۳۷۹)، ارمغان صبح، چاپ دوم، تهران: جامی.
- انوری، محمد بن محمد (۱۳۷۶)، دیوان اشعار، تصحیح مدرس



- رضوی، ج۲، چاپ پنجم، تهران: سخن.
- بیلقانی، مجیر الدین (۱۳۵۸)، دیوان اشعار، تصحیح محمد آبادی، تبریز: دانشگاه تبریز.
- ثعالبی، ابومنصور (۱۴۰۱)، التمثیل و المحاضرہ، تحقیق: عبد الفتاح محمد الحلو، الطبعة الثانية، بیروت: الدار العربية للكتاب.
- جبلی، عبد الواسع (۱۳۸۷)، دیوان اشعار، تصحیح ذبیح الله صفا، چاپ چهارم، تهران: امیر کبیر.
- الجوهری، إسماعیل بن حماد (۱۴۰۷)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، تحقیق: أحمد عبدالغفور عطار، الطبعة الرابعة، عجم، بیروت: دار العلم للملایین.
- چاچی، بدرالدین (۱۳۸۷)، دیوان، تصحیح علی محمد گیتی فروز، چاپ اول، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- خاقانی شروانی (۱۳۸۵)، دیوان اشعار، تصحیح ضیاءالدین سجادی، چاپ هشتم، تهران: زوار.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۹)، یادداشت‌های شاهنامه، بخش یکم، چاپ اول، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- خزائلی، محمد (۱۳۷۱)، اعلام قرآن، چاپ سوم، تهران: امیر کبیر.
- زمخشری، محمد بن عمر (۱۴۱۴)، ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، تحقیق: عبد الحمید مهنا، ج۷، بیروت: مؤسسة الاعلمی.
- ظهیری سمرقندی، محمد بن علی (۱۳۸۱)، سندباد نامه، محمد باقر کمال الدینی، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب.
- سعد سلمان، مسعود (۱۳۹۰)، دیوان، تصحیح محمد مهیار، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۷)، بوستان (سعدی نامه)، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ نهم، تهران: خوارزمی.
- سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۸۵)، دیوان اشعار، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، چاپ ششم، تهران: سنایی.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۷)، فرهنگ اشارات ادبیات فارسی، ج۲، چاپ نخست از ویرایش دوم، تهران: میترا.
- الشیبانی، محمد بن حنبل مسند (۱۴۱۹)، مسند، المحقق: السید أبو المعاطی النوری، الطبعة الأولى، عجم، بیروت: عالم الكتاب.
- صدوق، محمد بن علی (۱۳۸۵ق)، علل الشرائع، تحقیق سید محمد صادق بحر العلوم، منشورات المكتبة الحیدریه.
- علوی، پرتو (۱۳۸۰)، بانگ جرس، چاپ پنجم، تهران: خوارزمی.
- عوفی، محمد (۱۳۸۹)، لباب الالباب، به تصحیح ادوارد براون، با تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات سعید نفیسی، چاپ اول، تهران: هرمس.
- غزنوی، سید حسن (۱۳۶۲)، دیوان اشعار، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران: اساطیر.
- ظهیری سمرقندی (۱۳۸۱)، سندباد نامه، محمد باقر کمال الدینی، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب.
- الفراهیدی، الخلیل بن أحمد (بی تا)، کتاب العین، تحقیق: مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، ج۸، بیروت: دار و مكتبة الهلال.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، دفتر اول و پنجم و بخش یکم یادداشت‌ها، چاپ سوم، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۶۷)، دیوان، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ ششم، تهران: دنیای کتاب.
- قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۶۷)، دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ دوم، تهران: دنیای کتاب.
- کزازی، میرجلال الدین (۱۳۷۶)، سوزن عیسی، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- کوفی فرات بن ابراهیم (۱۴۱۰)، تفسیر فرات کوفی، تحقیق: محمد کاظم محمودی، چاپ اول، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- مجلسی، محمد باقر (بی تا)، بحار الأنوار، ج۱۱۰، بیروت: مؤسسة الوفاء.
- محمودی بلخی، حمیدالدین (۱۳۸۹)، مقامات حمیدی، تصحیح انزابی نژاد، چاپ سوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- میدی، احمد بن ابی سعد (۱۳۷۱)، کشف الأسرار و عدة الأبرار، تصحیح علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- نظامی، الیاس (۱۳۷۶)، خسرو و شیرین، تصحیح برات زنجانی، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- _____، (۱۳۸۵)، خسرو و شیرین، تصحیح وحید دستگردی، چاپ اول، تهران: زوار.
- النیسابوری، مسلم بن الحجاج (بی تا)، الجامع الصحیح (صحیح مسلم)، هشت مجلد در چهار جلد، بیروت: دار الجیل بیروت / دار الأفاق الجديدة.

